



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسؤل: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲ نامبر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹-۰۲۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۰۲۲-۸۸۸۱۴۳۳
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharhnewsaper.ir

تهران : آذان ظهر ۱۳:۰۲ آذان مغرب ۲۰:۱۰ آذان صبح فردا ۴:۰۴ طلوع آفتاب ۶:۱۳

زناویه دید

حجم گمشده



فریده حسن‌زاده مصطفوی

■ در اوج جنگ وپنتام، زمانی که هر روزنامه و نشریه‌ای پر بود از گزارش‌های مصور ویرانی‌ها، قتل و غارت‌ها و درهم‌شکسته‌ترین چهره‌های انسانی، به یاد می‌آورم روزی برقی را در دانشگاه که استاد ادبیات فارسی‌مان به جای ساز کردن کتاب و شروع درس، مدتی طولانی سکوت کرد و سپس با صدایی که غم از آن می‌بارید برایمان از مرگ گنجشکی گفت که صبح آن روز در بالچه کوچک خانمش به خاک سپرده بود. خیره‌به‌دست‌هایش که هنوز می‌لرزیدند، تعریف می‌کرد چگونه او را با تنی مجروح و سری خمیده بر شاله یافته بود در حال کشیدن آخرین نفس‌ها از هجوم سنگ‌های بازگوش کودکان کوچک.

هنوز حرف‌هایش تمام نشده بود که دانشجویی با لحنی سسززنش‌آمیز از او پرسید: «استادا فکر می‌کنید غصه خوردن برای یک گنجشک در دنیایی که آدم‌ها را انقدر راحت می‌کشند کار درستی ست؟ این همان برج عاج‌نشینی شاعرما‌ب‌ها و بی‌اعتنایی روشنفکر‌نما‌ها به مصایب بشری نیست که خودتان همیشه از آن انتقاد می‌کنید؟ بیست سال است دارند آن‌ور دنیا مردم را تکتکه می‌کنند و آن وقت شما عزای یک بچه گنجشک را گرفته‌اید؟» و لابد ترسید‌نامی از خسرو گل‌سرخ‌ی برد که تازه اعلام شده بود، بیخ گوش خودمان، ولی نگاه‌های معنی‌دار رد و بدل شده بین هم‌کلاسی‌ها نشان می‌داد همه ما فکر او را خوانده و منظورش را دریافته‌ایم.

استادمان سرر به زیر افکند و شانه‌هایش فرو افتاد. از هیچ نیمکتی صدایی برنمی‌خاست. سکوت متحد دانشجویان نمی‌توانست به چیز دیگری جز تأیید حرف‌های آن دانشجوی متعترض تعبیر شود. سرانجام وقتی استاد سر بلند کرد برق انشکی در چشم‌هایش می‌درخشید. حالا صدایش هم می‌ارزید: «عزیز جان! خشونت، خشونت است، چه به خاطر فتح یک کشور باشد، چه به خاطر تفریح و وقت‌کنشی. و نتیجه‌اش چه کشتار میلیون‌ها انسان باشد و چه از دست رفتن گنجشکی که از سرما پناه برده است به لبه پنجره‌ای زیر سایبان خانه‌ای، وای قلبی که سنگینی خشونت را در هو به یکسان احساس نکند. آن دیگر قلب نیست، ترازویی است که ملاکش سنگینی و سبکی وزنه‌هاست و نه طولوت محض».

اشکی که‌ازچشمان استادمان به چشم‌های ماسرایت کرد نشان می‌داد تاثیر درست کلام، چه شعر باشد چه پند و اندرز یا حتی شعار، نه در تغییر افکار و احساسات ما که در بازگرداندن ما به فطرت انسانی ماست؛ زدودن زنگار‌ها‌ازروح‌مان و کلیشه‌ها‌ازنگرش‌مان و بیدار کردن شقت و بصیرتی که در میاهوی زمانه گم می‌کنیم.

در اوج سرمای زمستان امسال گرهبای که سال‌ها بود می‌لنگید و نیمی از دندان‌هایش هرگز نرویده بودند، پشت در آپارتمان ما در طبقه دوم پناه گرفت و سه بچه به دنیا آورد. از آنجا که خودم در خانه گربه داشتم و برایم مقدور نبود از گربه دیگری نگهداری کنم، از طریق اینترنت بی‌درنگ در جست‌وجوی شخص نیکوکار بر آمدم که تا بچه‌های این گربه معلول از آب و گل در بیاندازد آنها را برای نگهداری به او ب‌سپارم. می‌دانستم همسایه‌ها وچون‌آنها را تحمل نخواهند کرد. برای آنها راهروی تمیز و خالی، بسیار بیشتر از آرامش آن مادر شیره و آن سه نوزاد معصوم اهمیت داشت. در تمام سال‌های آپارتمان نشینی در تهران هرگز ندیدم که در جلسات مربوط به مسایل ساختمان، همسایه‌انگران چیزی جز «در و دیوار» باشند. پرداخت به موقع شارژ ماهانه، استخدام نظافتچی بهتر یا دستمزد کمتر، رنگ کردن در حیاط و نرده‌ها، نصب ایفون تصویری، اتومات کردن در پارکینگ و امور رفاهی از این دست، چنان فکر و ذکر ساکنان هر طبقه را به خود مشغول می‌دارد که اگر کسی پیشنهاد کند همسایه‌ها عیذا به دیدار یکدیگر بروند یا روی جعبه اعلانات کتاب‌های خوب را معرفی کنند و گاه به هم امانت بدهند یا در گوشه پارکینگ، کارتنی برای اسکان گرهبه‌ای سر ما زده و بی‌پناه بگذارد جز نگاهی عاقل اندر سفیه نصیب شخص پیشنهاددهنده نخواهد شد به‌خصوص که همیشه عقل کلی پیدا می‌شود هشاردد دهد که برای حمایت و حفاظت از اتومبیل‌های پارک شده در پارکینگ و بستن راه بر گربه‌ها تا مبادا با نشستن روی آنها و استفاده از گرمای موتور موجب لک شدن آنها شوند باید دری اهتین و مقاوم در استانه پله‌های منتهی به پارکینگ تعبیه کرد. ریشه خشونت‌های پنهان، همچون سبای‌ای‌هراسانگ از خشونت‌های عیان آیا همان حجم گمشده نیست که مایا آنجلو شاعره سایه‌بوست آمریکایی در شعرش بی‌پرده از آن یاد می‌کند:

ماما‌ها و مرده‌شو‌ها خوب می‌دانند

مردن، فرافتنی

و زیستن، آزمونی کوتاه در میان این دو.

پس از چیست که ما شکوه کنان

همچون‌برزخیان

در میان ستارگان، سرگردان و دربردم؟

آیا به جست‌وجوی حجمی گمشده‌ایم؟

آیا مان از حجم گمشده عشق است؟

شرق

درباره «نئونازیزسم» در سالمرگ «هیتلر» در گفت‌وگو با «هوشنگ ماهرویان»

نقد می‌شوند اما نفی نمی‌شوند

پوریا سوری

که توانست به قدرت مقابل رادیکالیسم بایستد و پیروزم‌ندانه‌هم‌بایستد.

■ **مزیت‌های لیبرال دموکراسی به جای خود اما نئونازیزست‌ها بر روی چه زمینی ریشه دوانده‌اند که در چند سال اخیر شاهد حرکتهای تازه‌شان هستیم؟**

در نظر داشته باشید که نئونازیزست‌ها الان قدرتی ندارند، همین چند روز پیش محاکمه کسی بود که ۷۷ نفر را در تروژ به قتل رساند. بروید ببینید که چگونه در آرامش محاکمه شد. اگر اینها قدرتی داشتند این آرامش هیچ‌وقت وجود نداشت. به نئونازیزست‌ها هم مثل هر گروه دیگری اجازه حیات داده شده و همین امر قدرت کنترل آنها را هم به همراه آورده.

■ **یعنی معتقدید رفتار دموکراتیک حتی با نئونازیزست‌ها به آرامش جامعه‌می‌انجامد؟**

دقیقا! به علت اینکه اگر سرکوب شوند مثل هر حرکت دیگری به زیرزمین می‌خزند و حرکت‌شان رادیکال می‌شود. کما اینکه نشنال فرانت هیچ‌وقت به مهاجرین صدمه‌ای ن‌رساند.

■ **در حال حاضر نئونازیزست‌ها در چه کشورهایی پایگاه‌اجتماعی دارند؟**

در آلمان، در انگلیس و!.. اما تعداد محدودی هستند. ■ **در واقع پایگاه اجتماعی خاص و مهمی برایشان متصور نیستید؟**

همانطور که گفتیم برای نئونازیزست‌ها هم این فضا وجود دارد که گوشه‌ای باشند و حرف‌شان را بزنند و می‌زنند.

■ **در ساختار سیاسی کشورهای آلمان و انگلیس جایگاهی دارند؟**

اصلا جایگاهی برای جولان این اندیشه‌های رادیکال در ساختار سیاسی لیبرال دموکراسی وجود ندارد.

■ **در حوزه اندیشگی، «نئونازیزسم» بر چه اصولی بافشاری می‌کند؟**

اصول‌شان بر مبنای «نژاد پاک» است و اینکه مهاجران نژاد پاک ما را از بین می‌برند، در واقع همان حرفه‌ایی را که امثال هیتلر و موسولینی می‌زدند تکرار می‌کنند

■ **پرحجمداران اندیشگی تفکر نازیزسم وقتی با اهالی تفکرات و جهانبینی‌های دیگر روبه‌رو می‌شوند چه ابزاری برای دفاع از اندیشه خود دارند؟**

ابزارشان همان آزادی اندیشه است که لیبرال دموکراسی به آنها هدیه داده است. حرف‌هایشان را می‌زنند اما به دلیل قانع نشدن جامعه، محدود می‌مانند.

■ **به عنوان سوال آخر، نازی‌ها در سال ۱۹۳۳ فاجعه کتاب‌سوزی را رقم زدند که شش سال بعد به آدم‌سوزی رسیدند. آیا حضور و حیات تفکر نئونازیزسم می‌تواند دیگر بار چنان فاجعه‌ای را رقم بزند؟**

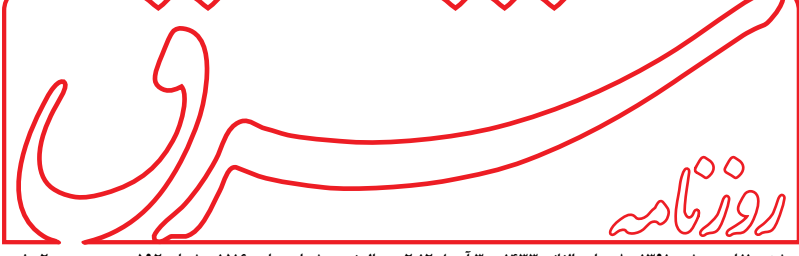
خوشبختانه امروز وقتی از اروپایی‌ها و آلمانی‌ها می‌پرسیم که چرا این همه فیلم و کتاب درباره نازیزسم هم تبدیل نشوند، نشنال فرانت در انگلستان مخالف مهاجران خارجی است اما باوجود این تفکر می‌توان به‌عینه دید که لیبرال دموکراسی چه میزانی از احترام و توجه را برای مهاجران به ارمان آورده است، چه آنکه می‌توانید آن را با رفتاری که ما با مهاجران افغان داریم مقایسه کنید و عرق شرم بر پیشانی‌تان بنشیند. چنانکه تاکید کردم لیبرال دموکراسی پیشینه فخرآوری دارد

تولدی دیگر

خالق «ماجرای نیم‌روز» ۱۰۵ساله شد

«فرد زینه‌مان» سر نوشت مرا تغییر داد

فرد زینه‌مان. لیخندی از سر رضایت زدند و بعد از چند سوال دیگر از من خواستند تا به عنوان محقق فیلم‌نامه با دفتر ایشان همکاری کنم. هم‌چنین دیدم که فرد زینه‌مان از کارگردانان محبوب و فیلم «ماجرای نیم‌روز» از فیلم‌های مورد علاقه آقای کیمیایی است و همین عامل تاثیر بسیاری در دعوت از من به همکاری داشت. بعدها به اتفاق خود ایشان فیلم‌های «گروگان» (اسب کهر را بنگسر) که از رمان «کشتن موش در یکشنبه» اقتباس شده بود و «ماجرای نیم‌روز» را چندین بار دیدیم و من با توضیحات آقای کیمیایی بسیار بیشتر از خود ایشان و فرد زینه‌مان آموختم و سال‌ها بعد فیلم «جولیا» و «مردی برای تمام فصول» از دیگر ساخته‌های این مرد بزرگ از فیلم‌های اثرگذار زندگی‌ام شد. در یک جمله باید بگویم فرد زینه‌مان مردی بود که سرنوشت مرا تغییر داد.



دوشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۱ - ۸ جمادی الثانی ۱۴۳۳ - ۳۰ آوریل ۲۰۱۲ - ۱۱ سال - شماره پیاپی ۱۵۱۶ - شماره ۵۹۲ دوره جدید - ۲۰صفحه

علی درخشی

aderakhshi@yahoo.com



نگاه سبز

برای کویرها و بیابان‌هایی که گرم احساسند



محمد درویش

Darvish100@gmail.com

بیش از دو دهه است که نگارنده به عنوان یک پژوهش‌گر حوزه بیابان کوشیده است تا نشان دهد: آنچه به عنوان «شنام پست آفرینش»، توصیف شده و اغلب مورد کوتوجهی یا بی‌توجهی مردم و مسئولان کشور قرار گرفته و می‌گیرد، نه‌تنها پیکره‌ای بی‌مصرف و دردسرآفرین نیست، بلکه اگر به درستی امکان‌سنجی و مدیریت شود، می‌تواند از هیبت ترسناک یک تهدید به سیمای دلپذیر و خوشایند یک فرصت و مزیت بدل شود. در همین راستا، بسیار کوشیدم تا با نفی اصطلاح غلطی به‌نام «بیابان‌زدایی» نشان دهم که نه تنها باید فعالیت‌های منطقه‌ای و ملی برای عملیات پرخرج بیابان‌زدایی را متوقف کرد، بلکه باید کوشید تا با شناخت قوانین حاکم بر بوم‌سازگان (اکوسیستم)‌های کویری و بیابانی کشور، زمینه معرفی و پایداری بوم‌ساختنی زیگونیکی (تنوع زیستی) گیاهی، جانوری و پیکره‌های فیزیکی این عرصه‌های ارزشمند را فراهم کرد.

کافی است درگی نه‌چندان ژرف بر سر محتوای ادبیات کهن و معاصر ایران اندازیم تا دریابیم تا چه اندازه خواسته یا ناخواسته از این بزرگ‌ترین و پهناورترین زیست‌تقالیم کشور، با پیشوندها، پسوندها و صفاتی منفی و رعب‌آور یاد شده است. اصطلاحاتی چون کویر وحشت، بیابان مرگ، دوزخ نمکی، سرزمین نفرین‌شده، پهنه بی‌بار و... نمونه‌ای از این دست جفاهای آشکاری است که دانسته یا نادانسته در حق بیابان‌ها و کویرهای ایران روا داشته‌ایم. سلوکی که سبب شد در طول یک‌صد سال اخیر - که دولت‌هایی مرن بر ایران‌زمین حکومت کردند - هرگز در برنم‌ریزی‌های کوتاه، میان و درازمدت، سهم بایسته‌ای به توسعه درخور پهنه‌های یادشده اختصاص نیابد. فاجعه‌بارتر آنکه کوشیده شد تا بخشی از سرمایه ملی کشور در قالب برنامه‌ها و طرح‌های پر سر و صدای موسوم به بیابان‌زدایی، برای زدودن این بوم‌سازگان‌ها به مصرف رسد که البته خوشبختانه اغلب آنها

ایستنا: با رونمایی از وصیت‌نامه «لوسین

فروید»، نقاش معروف و نوه «زیگموند فروید» و به جا ماندن ۹۶ میلیون پوند دلاری-، رگوردی بی‌سابقه در میراث‌های به جا مانده از هنرمندان انگلیسی به ثبت رسید.

جلد سوم مجموعه اشعار «صالحی» در نمایشگاه کتاب

شرق: جلد سوم مجموعه اشعار سیدعلی صالحی در نمایشگاه کتاب عرضه می‌شود. پیش از این جلد اول و دوم اشعار صالحی توسط نشر «نگاه» منتشر شده بود که جلد سوم نیز توسط همین انتشارات در هزار و ۲۰۰صفحه در نمایشگاه کتاب امسال در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.پیش از این نیز گزیده شعر سیدعلی صالحی که توسط انتشارات «مروارید» منتشر شده بود، به چاپ سوم رسیده است. این کتاب نیز در نمایشگاه کتاب امسال عرضه خواهد شد.

آقا اجازه

اشتباه قشنگ

علی دهقان



■ «...قشنگ‌ترین اشتباه دنیاست.» این جمله تنها چیزی بود که به ذهن من رسید و مرا نجات داد. گوش تا گوش سالن امتحان پر بود و صدای وز وزی خفیف هوا را سوزن‌دوزی می‌کرد. همه سر در بر‌گه‌ای امتحانی فرو برده بودند و آقای کرباسیان ناظم مدرسه سینه را جلو داده بود و در میان صندلی‌های سالن خیز می‌زد. من کاملا خودم را باخته بودم. هرگز فکرش را نمی‌کردم که این‌گونه گرفتار شوم. صبح روز امتحان آقای کرباسیان یقه مرا گرفت و در مقابل در ورودی سالن امتحان تمام جیب‌ها و سوراخ سنبه‌های کیفم را وارسی کرد. آقای کرباسیان کلی قلبه‌های ریز و درشت کشف کرد. ساعدهای دستم و حتی بخشی از مچ پای چپ و راستم پر بود از حروف ریزی که قرار بود بار امتحان ادبیات را از روی دوش من بردارد. وقتی دستگیر شدم فقط دعا می‌کردم کاش زمین دهان باز کند و من در حلقومش فرو بروم. آقای کرباسیان حداقل یک متر و نیم از من بلندتر بود و هر کدام از دستانتش تا نزدیک زانوهایش امتداد داشت. معروف بود که آقای کرباسیان می‌تواند از فاصله دو متری بدون آنکه تکان بخورد، سیلی حواله گونه دانش‌آموزان کند. او کف دستش را برای پنج دقیقه روی شانه من فشار داد و من انقدر به زمین نزدیک شدم که نقش و نگار گرد کاشی‌های مدرسه هر کدام در نگاهم به اندازه یک بادکنک باد کرد. همین مساله باعث شد که آقای کرباسیان مرا به گوشه‌ای از سالن امتحان شوت کند که از هر طرف نزدیک به سه متر با بچه‌های مدرسه فاصله داشتم. حسابی درمانده شده بودم. آن روز امتحان ادبیات داشتیم و من همیشه ادبیات در ذهنم گره می‌خورد. تنها چیزی که از ادبیات می‌دانستم، این بود که آقای هژیر، دبیر ادبیات مدرسه را دوست دارم و هر وقت او شعر «سینما فردین» را می‌خواند زمین و زمان در وجودم بارانی می‌شد و اینها حتما دلایل خوبی برای عبور از سد امتحان ادبیات نبود. ماجرای قلبم هم تکرارم کرده بود. همه بچه‌های دبیرستان سجاد می‌دانستند که آقای هژیر از قلب بیزار است. حتی گاهی اوقات اشک تا پشت نگاه آقای هژیر بالا می‌آمد و به آرامی می‌گفت: «فردا به اندازه کافی برای قلب وقت دارید، امروز صبر پیشه کنید.» برای همین وقتی صدای آقای هژیر در سالن امتحان دور زد و روی پنجره‌ها نشست، نفس در گلویم گره خورد و انگاری یک وانت خاک در دهانم خالی کرده‌اند. آقای هژیر داد می‌زد: «برنده‌های خنگ، مرا مدبون «حافظ» و «هیمّا» نکنید» و همان خنده آرام روی صورتش گل می‌کرد. او وقتی کنار من ایستاد، فقط به نگاهش نگاه نکردم، دست راستش روی شانه‌ام لغزید و آرام صدایم کرد و صدایش طعم لیخند گرفت و گفت دقت کن و ضربه‌ای کوتاه و آرام روی میزم زد و گفت ادبیات گاهی فقط یک جمله است و رفت به انتهای سالن و آنجا ایستاد. به نظر من سوال‌های آقای هژیر خیلی سخت بود چون سکوت از در و دیوار سالن بالا می‌رفت و حتی تپش تپش وز وز نیز خاموش شده بود. در دو خط روی ورقه امتحان نوشتم که چند روزی است پریشانم و کاری ندارم جز شمردن ستاره‌های آسمان و پایین ورق‌هام این جمله معروف آقای هژیر را با حروف بزرگ نوشتم: «و عشق قشنگ‌ترین اشتباه دنیاست.» ورقه امتحانی من خیس شده بود اما آقای هژیر به من ۲۰ داد.

دکه

شماره نخست «دانش روز» منتشر شد

■ اولین شماره از دوره جدید مجله «دانش روز» با شعار «دانستن حق مردم است» در ۱۱۶ صفحه و با قیمت سه‌هزار تومان منتشر شد. این مجله علمی با یک تصویری از جلد از ناندر تال‌های ایرانی و گزارشی ویژه درباره قیافه و زندگی این استادانی که در ایران همراه است. این گزارش مستند باستان‌شناختی به پرسش‌های مختلف درباره سبک زندگی، مکان زیست، فیزیک بدنی، خوراک و نحوه شکار، دلایل مرگ و انقراض ناندر تال‌های ایرانی پاسخ داده است. دانش روز با سردبیری رضا خجسته‌رحیمی و تحریریه‌ای که پیش از این عمده‌ا در نشریات فرهنگی همچون شهروندامروز مشغول به کار بودند روی گیشه رفته است. در سرمقاله این مجله اشاره شده که برای این تیم مطبوعاتی - که در میان آنها نام‌هایی همچون سرگه بارسقیان، مریم شبانی، امیلی امربی، کاوه شجاعی، فرانسه سالمی، فرید مدرسی و بهرنگ رجبی دیده می‌شود- انتشار نشریه‌ای علمی در ابتدای امر بدیع و دور از ذهن بوده است.

